



بایدها و نبایدهای گفتار

از دیدگاه قرآن کریم*

- ابوالفضل خوش‌منش^۱
- مجتبی محمدی انویق^۲

چکیده

قرآن کریم علاوه بر ذکر اهمیت گفتار و اصول کلی آن، معیارها و ملاک‌ها و بایدها و نبایدهای آن را بیان کرده است تا نشان دهد که چه چیزهایی را باید بر زبان جاری کرد و چه چیزهایی را نباید بر زبان آورد. اکثر بایدها و نبایدهای قرآنی در باب سخن، جنبه اخلاقی و تربیتی دارند. در این میان برخی نیز صرفاً بیان‌کننده قاعده‌ای فقهی هستند. بایدها و نبایدهای گفتار در قرآن کریم به سه گروه تقسیم شده است: ۱- بایدها و نبایدهای مربوط به ارتباط انسان با خدا ۲- بایدها و نبایدهای مربوط به ارتباطات بین انسان‌ها ۳- بایدها و نبایدهای مطلق و کلی تر. بایدها و نبایدهای مطرح شده در قرآن کریم حاوی مطالب و نکات ظریفی در بخش‌های مختلف فقهی، اخلاقی، تربیتی و در زمینه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره هستند که توجه به آن‌ها جامعه را به

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱.

۱. استادیار دانشگاه تهران (manesh88@gmail.com).

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث (نویسنده مسئول) (mmohammadia@ut.ac.ir).

سوی رشد و بالندگی سوق می‌دهد.

واژگان کلیدی: تربیت گفتاری، گفتار قرآنی، معیارهای سخن، بایدهای گفتاری و نبایدهای گفتاری.

مقدمه

قرآن کریم، فراوان دربارهٔ زبان و اهمیت آن سخن گفته و چگونگی استفادهٔ صحیح از این نعمت بزرگ الهی را به بشر تعلیم داده است. علاوه بر این، در خلال آیات گران‌بهایش ویژگی‌های سخن صواب و اصول کلی آن را بیان فرموده و بایدها و نبایدهای گفتار و حد و مرزهای آن را نیز مشخص نموده است. اما تا کنون آن گونه که باید به بررسی مسائل گفتاری قرآن کریم آن هم در حوزهٔ بایدها و نبایدها پرداخته نشده است یا تنها به ذکر ابعاد خاصی از این مسئله همچون امرها و نهی‌های گفتاری در بخش‌هایی مانند فقه و اخلاق و غیره و در قالب موضوعاتی چون واجبات و محرمات بسنده کرده و بسیاری از مسائل ریز تربیتی در حوزهٔ بایدها و نبایدهای گفتار را که اهمیت به سزایی در زندگی انسان‌ها دارد، واگذاشته‌اند. به هر حال این بایدها و نبایدها مهم بوده و نقش شایانی در زندگی دارند.

هدف ما در این نوشتار، بیان شاخصه‌های سخن نیکو و شناسایی بایدها و نبایدهای گفتاری از نگاه قرآن کریم و تقسیم بندی آن‌ها به حوزه‌ها و بخش‌های گوناگون است. به عبارت دیگر شناخت این مطلب است که در حوزه‌های مختلف گفتار، با توجه به آیات قرآن کریم چه چیزهایی را باید یا نباید بر زبان جاری کرد.

اهمیت گفتار از دیدگاه قرآن کریم

مهم‌ترین ابزار ارتباط جمعی زبان است و نقش به سزایی در زندگی انسان‌ها دارد؛ چنانچه بسیاری از حکما و فلاسفه، انسان را به وسیلهٔ صفت ناطق بودنش از حیوان جدا کرده‌اند و تعریف آنان از انسان، همان حیوان ناطق است (ر.ک: صلیبا، ۱۹۷۸: ۱۵۶/۱). البته بیان دقیق‌تر در این زمینه این است که انسان، موجودی برخوردار از توانایی «بیان» است، زیرا قرآن کریم، نطق را برای حیوانات بلکه جمیع موجودات ذکر کرده است:

- ﴿عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ﴾ (نمل / ۱۶): ما زبان پرندگان را آموخته‌ایم.

- ﴿وَقَالُوا الْحُلُودُ هُمْ رَبُّنَا قَالُوا أَتَطَّقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (فصلت / ۲۱)؛ و به پوست [بدن] خود می‌گویند: «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» می‌گویند: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است».

اما بیان، فضیلت و امتیازی است که آدمی بدان ممتاز گشته و همین امر در ردیف «آفرینش» و «تعلیم قرآن» ذکر شده است:

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (رحمن / ۴-۱)؛ [خدای] رحمان قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان آموخت.

اهمیت این مطلب زمانی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم قرآن به عنوان برترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برترین معجزه انبیا در طول تاریخ، خود از جنس سخن و گفتار است (ر.ک: آل عمران / ۱۳۸؛ قصص / ۵۱؛ زمر / ۲۳؛ شعراء / ۱۹۲-۱۹۵؛ طه / ۳۴؛ مزمل / ۵؛ واقعه / ۸۱) ولی باید توجه داشت که اهمیت این مطلب بدان معنا نیست که انسان می‌تواند هر سخنی را چه پسندیده و چه ناپسند بر زبان آورد و از این نظر در زندگی خود آزاد باشد، بلکه باید در یکایک سخنان و اقوال خویش اندیشه کرده و آن‌ها را با معیار قرآن و آموزه‌های دینی و با میزان عقل سنجیده و در نهایت اگر با آن شاخصه‌ها و معیارها منطبق بود و سازگاری داشت آن را بر زبان بیاورد زیرا:

﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق / ۱۸)؛ [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست [که آن را ضبط می‌کند].

سخن نیز درجات و مراتب مختلفی دارد و جایگاه هر کلامی با توجه به ارزش آن با دیگری متفاوت است. از سخنان سطحی و سخیف گرفته تا سخنانی که می‌توانند به عنوان مصادیق کلمه طيبة مطرح شده در قرآن کریم قرار بگیرند.

اهمیت گفتار نیک در قرآن کریم تا آنجاست که خداوند متعال فقط اجازه شفاعت کردن را به کسانی می‌دهد که از سخنان آنان در زمینه شفاعت و مشفوع له راضی باشد:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه / ۱۰۹)؛ در آن روز، شفاعت [به کسی] سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

زستی کلام لغو و بیهوده نیز از آنجا آشکارتر می‌گردد که خداوند، یکی از نعمت‌های بزرگ بهشتیان را دوری از شنیدن چنین اقوال گناه‌آلود و پوچ برمی‌شمارد (ر.ک: حج / ۲۴؛ طور / ۲۳؛ واقعه / ۲۵-۲۶). همچنین روایات بسیاری از ائمه علیهم‌السلام در این باب وارد شده که ما در اینجا به ذکر دو حدیث از امام علی علیه‌السلام بسنده می‌کنیم:

حدیث اول: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۴۳۲): سخن گویند تا شناخته شوید که آدمی زیر زبانش نهان است.

حدیث دوم: «لسان العاقل وراء قلبه وقلب الأحمق وراء لسانه»^۱ (همان: ۳۶۷): زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان او.

معیارهای گفتار پسندیده و نیکو در قرآن

قبل از پرداختن به مرزبندی‌ها و بایدها و نبایدهای قرآنی در باب سخن، لازم است در ابتدا معیارهایی کلی را که قرآن کریم برای «قول» برشمرده است، مدّ نظر قرار داد. این معیارها عبارت‌اند از:

۱- **سَدَاد** و استواری (ر.ک: نساء / ۹؛ احزاب / ۷۰): واژه سدید^۲ از «سَدَّ» و به معنای صواب است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۸۳-۱۸۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۳/۲۲۰). علامه طباطبایی، قول سدید را سخنی می‌داند که مطابق با واقعیت و خالی از لغو و بیهودگی باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۳۴۷).

۲- «**مَعْرُوف**» بودن (ر.ک: بقره / ۲۳۵ و ۲۶۳؛ نساء / ۵ و ۸؛ احزاب / ۳۲): واژه معروف از ریشه «عرف» و به هر گونه فعلی که حسن آن نزد عقل و یا شرع شناخته شده باشد، اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۶۱). طبرسی، قول معروف را سخنی می‌داند که نیکو بوده و خشن نباشد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۹/۳).

۱. سید رضی می‌گوید: «و این از معنی‌های شگفت و شریف است و مقصود امام علیه‌السلام این است که خردمند زبان خود را رها نکند تا که با دل خویش مشورت کند و با اندیشه خود رأی زند و نادان را آنچه بر زبان آید و گفته‌ای که بدان دهان گشاید، بر اندیشیدن و رأی درست را بیرون کشیدن سبقت گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل نادان پیرو زبان او» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۳۶۷).

۲. «وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب / ۷۰): و سخنی استوار گویند.

۳- **لین و نرمی** (ر.ک: طه / ۴۴): واژه **لَين**^۱ از «لین» (ضد خشونت) مشتق شده است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۳/۳۹۴). پس «قول لَين» سخنی خواهد بود که نرم و خالی از خشونت باشد. خداوند متعال در آیه مورد نظر از موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام می خواهد که در دعوت و اصلاح اجتماعی و سیاسی در مقابل فرعون با زبانی نرم و ملایم سخن بگویند تا شاید سخن آنان در او مؤثر واقع شود.

۴- **رسایی** (ر.ک: نساء / ۶۳): بلیغ^۲ از «بلغ» مشتق شده و حقیقت این ماده وصول به مرتبه نهایی و بالاترین حد است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱/۳۳۳). خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که با منافقان به گونه بلیغ سخن بگوید، یعنی قولش آن چنان رسا باشد که در جانهایشان مؤثر افتد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۵۲۷).

۵- **برخورداری از یسر و سهولت** (ر.ک: اسراء / ۲۸): میسور^۳ از «یسر» و ضد معسور (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۵/۲۹۵-۲۹۷) و به معنای سهل و آسان است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱/۸۹۲). «قولاً میسوراً» یعنی سخنی که سهل و همراه با نرمی باشد (طوسی، بی تا: ۶/۴۷۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۸۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۵/۴۰). خداوند متعال در این آیه پیامبر خویش را مخاطب قرار داده و می فرماید: اگر توانایی کمک به نزدیکان و بیچارگان و در راه ماندگان را نداری با زبان خوش با آنان صحبت کن (طیب، ۱۳۷۸: ۸/۲۴۲). از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است:

«إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ» (مفید، ۱۴۱۴: ۲۲۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴/۴۲۵؛ ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۳: ۲/۷۴)؛ اگر توان آن را ندارید که مردم را با اموال خویش یاری کنید، پس با برخورد نیکتان آنان را خشنود سازید.

۶- **آراستگی به حسن و نکویی** (ر.ک: بقره / ۸۳): **حُسن**^۴ به معنای زیبایی و نیکویی است و در صحاح آمده است: «الْحُسْنُ ضِدُّ الْقُبْحِ»؛ **حُسن** ضد قبح و زشتی است (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۱۳۴). احادیث زیادی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام در این باب وارد شده است، برای

۱. «قَوْلًا لَدُنَّ قَوْلًا لَيْنًا» (طه / ۴۴)؛ و با او سخنی نرم گوید.

۲. «وَقَالَ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء / ۶۳)؛ و با آنها سخنی رسا که در دلشان [مؤثر] افتد، بگوی.

۳. «قَالَ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا» (اسراء / ۲۸)؛ پس با آنان سخنی نرم بگوی.

۴. «وَقَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره / ۸۳)؛ و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید.

نمونه سلیمان بن مهران می گوید:

«دخلت علی الصادق جعفر بن محمد علیه السلام وعنده نفر من الشيعة وهو يقول: "معاشر الشيعة، كونوا لنا زيناً ولا تكونوا لنا شيناً، قولوا للناس حسناً واحفظوا ألسنتكم وكفوها عن الفضول وقبيح القول"» (طوسی، بی تا: ۴۴۰؛ صدوق، ۱۴۱۷: ۴۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۱/۶۵)؛ خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که عده ای از شیعیان نزد او بودند و آن حضرت [خطاب به آنها] می گفت: شیعیان! همواره زینت ما باشید نه مایه بدنامی ما. با مردم به نیکی سخن گفته و زبان هایتان را حفظ کنید و آن را از زیاده گویی و زشت گویی بازدارید.

۷- «اکریم» بودن (اسراء/ ۲۳): منظور از قول کریم، سخن ملایم و خوشایند است و در مقابل آن نهر و زجر قرار دارد که فریاد کشیدن و از خود راندن است (قرشی، ۱۳۷۷: ۵۹/۶). زمخشری قول کریم را سخن زیبا به اقتضای حسن ادب دانسته است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۵۸/۲).

۸- «احسن» بودن (ر.ک: اسراء/ ۵۳؛ نحل/ ۱۲۵؛ قصص/ ۷۵): احسن، اسم تفضیل از ماده «حسن» است که در مقابل آن «قبح» قرار می گیرد (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۳۴/۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۲۲/۲) و منظور از قول احسن، کلامی است که مؤدبانه و عاری از هر گونه خشونت و دشنام و فساد باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۸/۱۳)؛ یعنی انسان از میان سخن ها و شیوه های گفتاری، بهترین ها را انتخاب کرده و بر زبان جاری سازد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۵۱/۶).

۹- همراه با عدالت (انعام/ ۱۵۲): در این آیه خداوند، انسان ها را به عدالت در گفتار دعوت کرده است. شیخ طوسی می نویسد:

خداوند در این آیه اختصاصاً به عدالت در قول اشاره کرده و سخنی از عدالت در فعل به میان نیاورده است؛ زیرا اگر شخصی عدالت در گفتار را عادت خود قرار دهد همین، او را به عدالت در افعال دعوت خواهد کرد (بی تا: ۳۱۹/۴).

۱۰- استناد به برهان و خُلُوْ از تعصب و عناد (ر.ک: بقره/ ۱۱۱ و ۱۷۰؛ نمل/ ۶۴؛ انبیاء/ ۲۴؛ قصص/ ۷۵): خداوند متعال در قرآن کریم همواره انسان ها را به سوی تعقل و اندیشه در گفتار دعوت کرده و از آن ها می خواهد که هیچ گاه بدون دلیل و منطقی سخن را بر

زبان نیاورند. از طرف دیگر تمامی آیات قرآن بر پایه منطق و برهان استوار است. برای نمونه دلیلی که در آیه ۲۲ سوره انبیاء برای اثبات توحید و نفی خدایان دیگر مطرح می‌شود در عین سادگی و روشنی بیانگر یکی از براهین دقیق و مهم فلسفی است که از آن با عنوان «برهان تمناع» یاد می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۳/۳۸۱).

۱۱- همراه با آرامش (ر.ک: لقمان / ۱۹): انسان باید در سخن گفتن همواره اعتدال را رعایت کند. قرآن کریم افرادی را که این نکته را رعایت نمی‌کنند به الاغی تشبیه کرده است که صدایش زشت‌ترین صداهاست.

بایدها و نبایدهای گفتار از دیدگاه قرآن کریم

چنان که گذشت، قرآن کریم معیارها و ملاک‌های سخن شایسته را بیان کرده است تا بشر با در نظر گرفتن این معیارها، خود، بایدها و نبایدهای گفتاری را تشخیص داده و در زندگی خویش به کار بندد ولی چون برخی از این بایدها و نبایدها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، قرآن کریم از باب تأکید بیشتر آن‌ها را به صراحت بیان نموده و انسان را در این خصوص امر و نهی کرده است تا راه روشن‌تر گشته و دیگر جای هیچ‌گونه توجیهی باقی نماند.

با تفکر در حول امر و نهی‌های گفتاری قرآن کریم مشخص می‌شود که برخی از آن‌ها، مشیر به ارتباط انسان با خداوند، برخی مربوط به ارتباطات بین انسانی و در نهایت برخی به شکل مطلق و کلی‌تر بحث می‌شود. حال ابتدا به بررسی نبایدهای گفتار از دیدگاه قرآن کریم پرداخته و سپس در مقابل آن، بایدهای گفتاری را بیان می‌کنیم.

الف) بررسی نبایدهای گفتاری در قرآن کریم

این نبایدها به سه گروه تقسیم می‌شوند که در ادامه به بررسی هریک از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. نبایدهای مشیر به ارتباط انسان با خدا

منظور ما از این گروه، نبایدهایی هستند که به طور مستقیم به این رابطه اشاره دارند چرا که در غیر این صورت همه بایدها و نبایدها چه در حوزه گفتار و چه در سایر بخش‌ها و

به طور کلی همه هستی ارتباطشان با خداوند متعال روشن است. این گروه از نبایدها عبارت‌اند از:

۱.۱. سخنان مخالف با رضایت الهی

﴿يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾ (نساء / ۱۰۸):
[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می‌دارند و [لی نمی‌توانند] از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره‌اندیشی می‌پردازند و سخنانی می‌گویند که وی [بدان] خوشنود نیست.

آیه مورد نظر در قالب یک گزارش تاریخی به مسئله رضایت الهی اشاره کرده و بیان می‌دارد که انسان همواره در محضر خداست و باید سخنانی بر زبان آورد که رضایت باری تعالی را به دنبال دارد (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۴۴۹/۷). در این آیه تعبیر استخفا کنایه از استحیا به کار رفته است چرا که مخفی داشتن کاری از خداوند ناممکن است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷۴/۵). البته برخی از مفسران، قول را در این آیه به معنای فعل گرفته‌اند که قابل ملاحظه است (ر.ک: قمی، ۱۴۰۴: ۱۵۱/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۷۰/۲؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵۴۸/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۹/۱۷). همچنین آیات متعدد دیگری نیز در قرآن کریم داریم که به این مسئله اشاره دارند، چنانچه در سوره توبه می‌خوانیم: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (توبه / ۷۲)؛ و خشنودی خدا بزرگ‌تر است.

۲.۱. افترا به ذات الهی

- ﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران / ۷۸)؛ و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف‌شده‌ای] می‌پیچانند تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می‌گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند، با اینکه خودشان [هم] می‌دانند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُغْلِقُ الظَّالِمُونَ» (انعام / ۲۱)؛ و کیست ستم کارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟ بی تردید، ستم کاران رستگار نمی شوند.

کذب، اظهار امر خلاف واقع، و افترا، اخص از کذب و نسبت دادن دروغ به غیر است (طیب، ۱۳۷۸: ۳۲/۵). کذب، مراتبی دارد که بالاترین آن، کذب و افترا به خداوند متعال است چنانچه مشرکان، ملائکه را دختران خدا معرفی می کردند (ر.ک: انعام / ۱۰۰؛ زخرف / ۱۶). افترا به خداوند متعال عبارت است از اثبات شریک برای او یا دعوی بیغمبری و یا نسبت دادن حکمی از احکام به خداوند متعال از روی کذب و دروغ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۵/۷؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۱۹۹/۳). این آیات، کسانی را که به خداوند دروغ و افترا می بندند ظالم ترین افراد دانسته که هرگز به رستگاری و فلاح نمی رسند و همان طور که می دانیم ظلم از شنيع ترین گناهان است بلکه با تحلیلی دقیق تر مشخص می شود که سایر گناهان هم به همان میزانی که در آنها ظلم موجود است مذموم و ناپسندند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۴/۷).

۲. نبایدهای مشیر به ارتباطات بین انسانها

منظور از این نبایدها گونه ای از دستورات هستند که به ارتباط انسان با سایر افراد اشاره دارند. برای نمونه غیبت، سخن چینی و یا امثال اینها نبایدهایی هستند که با مطرح شدن آنها خودبه خود پای افراد دیگر نیز به میان می آید. به عبارت دیگر این نبایدها در صورتی معنا پیدا می کنند که افراد دیگری نیز در میان باشند که در نبود این افراد، دیگر مصداقی برای آنها باقی نمی ماند. این گروه از نبایدها عبارت اند از:

۱.۲ به کارگیری سخنانی که امکان سوء برداشت دارند^۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا» (بقره / ۱۰۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، نگویید: «راعنا» و بگویید: «انظرنا» و [این توصیه را] بشنوید.

قرآن کریم از مسلمانان می خواهد که در گفتارشان از واژگان دوپهلویی که منجر

۱. ر.ک: بقره / ۱۰۴؛ نساء / ۴۶.

به سوءاستفاده بدخواهان و کینه‌توزان می‌شود، استفاده نکنند. برای نمونه هنگام بیان مطالب دینی از سوی پیامبر ﷺ در سال‌های آغازین اسلام، برخی از مسلمانان برای درک بیشتر تعالیم اسلامی خطاب به رسول اکرم ﷺ واژه «راعنا» از ماده «رعی» را به کار می‌بردند و منظورشان این بود که پیامبر ﷺ آنان را در این امر مراعات فرموده و به ایشان مهلت کافی بدهد ولی از سوی دیگر یهود از این ماجرا سوءاستفاده کرده و همین لفظ را از ریشه «رعونة» که حامل معنای زشتی در لغت یهود بود به کار می‌بردند و از این طریق پیامبر اسلام را مسخره می‌کردند. لذا آیه نازل شد و مسلمانان ملزم شدند که دیگر لفظ «راعنا» را به کار نبرده و برای رساندن منظورشان از واژه «انظرنا» که جامع آن مفهوم بوده و از سوءاستفاده دشمن جلوگیری می‌کرد استفاده نمایند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۹۷/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۸/۱؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۴۹-۱۵۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۷۸/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۳۸۵/۱). در علم منطق به این گونه از سوءاستفاده‌ها، مغالطه اشتراک لفظ^۱ می‌گویند (خندان، ۱۳۸۴: ۴۵).

۲-۲. دشنام به مقدسات دیگران

﴿وَلَا تُسَبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بَغِيرَ عِلْمٍ﴾ (انعام/۱۰۸)؛ آن‌هایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.

دین اسلام مخالف دشنام و ناسزاست، مخصوصاً در مواردی که فحش و بدگویی باعث ایجاد فتنه و دشمنی و جسارت به خداوند متعال و اولیا شود (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۶/۲). آیه مورد نظر بیانگر نوعی از ادب دینی است که به وسیله آن کرامت مقدسات جامعه دینی حفظ می‌شود و ساحت مقدسش از آلودگی به سب و ناسزا و استهزا و امثال آن دور می‌ماند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۴/۷)؛ چرا که دشنام به مقدسات دیگران باعث می‌شود آنان نیز از روی جهل و تعصب به مقدسات مسلمانان جسارت کنند و در این صورت خود مسلمانان هستند که مقدمات این گفتار زشت را فراهم کرده‌اند (همان). به همین دلیل امام علی علیه السلام هنگامی که در جنگ صفین

1. Equivocation.

شنیدند که برخی از یارانشان شامیان را دشنام می‌دهند، آن‌ها را از این عمل بازداشتند و فرمودند:

«إِنِّي أكره لكم أن تكونوا سبّيين...» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۲۴۰)؛ من خوش ندارم که شما دشنام‌گو باشید.

۳-۲. تحریک حسد دیگران

«قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْتَضِ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» (یوسف / ۵)؛ [یعقوب] گفت: «ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند».

در این آیه حضرت یعقوب نبی از یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواهد که داستان خوابش را برای برادران خود بازگو نکند و نسبت به این امر رازدار باشد. در این سخن نکته‌های تربیتی زیبایی نهفته است از جمله اینکه انسان باید از سنین کودکی رازداری را از طریق والدینش بیاموزد (قرآنی، ۱۳۸۳: ۳۰/۶) و دوم اینکه نسبت به سخنان خویش آینده‌نگر بوده و از گفتن سخنانی که تبعات بدی همچون مکر و حيله و حسادت دیگران را در پی دارند پرهیزد. به عبارت دیگر همان گونه که در اولین دروس قرآنی سور مکی به استعاذه از «شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» امر می‌شویم، این حکمت را نیز از قرآن می‌آموزیم تا خود زمینه‌ساز بروز و غلیان حسد که زحمت آن گریبان حاسد و محسود را با هم می‌گیرد، نباشیم.

۴-۲. جدال بیهوده^۱

«وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» (حج / ۶۸)؛ و اگر با تو مجادله کردند، بگو: «خدا به آنچه می‌کنید داناتر است».

راغب اصفهانی، جدال را از ریشه «جدل» و به معنای گفتگوی همراه با نزاع و ستیزه‌جویی به منظور غلبه بر طرف مقابل می‌داند و بیان می‌دارد که این واژه از «جَدَلْتُ الْجَبَلَ» به معنای طناب را محکم تاباندم، گرفته شده است (۱۴۱۲: ۱۸۹) و در اصطلاح بدین معناست که انسان از مسلمات طرف مقابل علیه خود او و برای اثبات عقیده خویش بهره‌برداری کند (مهدوی کنی، ۱۳۷۱: ۶۸۹). جدال، دو بعد مثبت و منفی

۱. ر.ک: آل عمران / ۲۰؛ حج / ۶۷-۶۸؛ عنکبوت / ۴۶.

دارد چنانچه از انواع مثبت جدال می‌توان به مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان عصر خویش (ر.ک: انعام/ ۷۴-۸۲) و به جدال احسن سفارش شده در قرآن اشاره کرد (نحل/ ۱۲۵) ولی روشن است که منظور از جدال در این آیات بعد منفی آن و گفتگوی باطلی است که مشرکان انجام می‌دادند تا بدین وسیله حق را ابطال کرده و باطل خود را اثبات کنند (طیب، ۱۳۷۸: ۳۳۸/۹). آن‌ها پس از ظهور حق و اتمام حجت از توجه به ادله محکم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عدول کرده و راه مجادله را پیش گرفتند و خداوند به پیامبر خویش دستور داد از ادامه گفتگو با مشرکان متعصب پرهیز کند (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۹/۲۳: آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۸/۹). برخی از مفسران منظور از جدال در این آیات را مطلق جدال در امر دین دانسته‌اند و برخی، آن را فقط جدال در امر ذبیحه می‌دانند که این نظر صحیح نیست و با سیاق آیات سازگاری ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۰۶/۱۴). روایات زیادی نیز از معصومان علیهم السلام در نهی از جدال بیهوده وارد شده است. برای نمونه از عبدالعظیم حسنی روایت شده است که امام رضا علیه السلام فرمود:

«یا عبد العظیم أبلغ عني أوليائي السلام... ومُرهم بالسكوت وترك الجدل فيما لا يعنيههم...» (مفید، ۱۴۱۴: ۲۴۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر آنان را به سکوت و ترک جدال بیهوده دعوت کن.

۵-۲. بالا بردن صدا در حضور بزرگان دین

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (حجرات/ ۲-۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن مگویند، مبدا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود.

این آیه یکی دیگر از نبایدهای مهم اخلاقی و تربیتی را که انسان باید رعایت کند بیان می‌دارد و به مسلمانان تذکر می‌دهد که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادب گفتاری را رعایت کنند و احترام وی را نگه دارند. بنابراین مسلمانان همواره در تمامی زمان‌ها باید احترام اولیا و بزرگان عصر را حفظ کنند و این منحصر به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شود.

۶۲. سخن مخالف حلم در برابر والدین

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَنْتُقِرَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ (اسراء/ ۲۳)؛ و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آن‌ها [حتی] «آف» مگو و با آنان پرخاش مکن و به آن‌ها سخنی شایسته بگوی.

«آف» کلمه انزجار و برای اظهار تنفر است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸/۱۳؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۸۹/۱). قرآن کریم فرزندان را امر می‌کند که با گفتاری سنجیده و لطیف با والدین سخن بگویند و حتی کوچک‌ترین حرفی را که باعث رنجش والدین می‌شود بر زبان نیاورند (قرشی، ۱۳۷۷: ۵۹/۶). احادیث بسیاری در این باب در کتب فریقین وارد شده است؛ برای نمونه بحرانی روایتی را از کتاب کافی نقل کرده که بدین صورت است:
عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أدنى العقوق آف، ولو علم الله عز وجل شيئاً أهون إليه لنهى عنه» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۵۱۷/۳)؛ پایین‌ترین درجه عقوق، گفتن لفظ «آف» یعنی لفظ انزجار است و اگر چیزی کمتر از «آف» وجود داشت قطعاً خداوند از آن نهی می‌کرد.

۷۲. منت گذاردن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾ (بقره/ ۲۶۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید.
یکی از معانی «منت» که ما در اینجا با آن سروکار داریم، منت قولی و به رخ کشیدن کارهایی است که در قبال دیگران انجام داده‌ایم که بسیار قبیح و ناپسند شمرده شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۷۷؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۲۹۳/۶) همانند منت فرعون به حضرت موسی عليه السلام که گفت:

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ﴾ (شعراء/ ۱۸)؛ [فرعون] گفت: «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟»

منت اعراب در برابر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در آیه هفدهم از سوره حجرات به آن اشاره شده، نمونه بارز دیگری از این نباید گفتاری است (ر.ک: حجرات/ ۱۷).

۸-۲. نسبت نامسلمانی به فرد مسلمان

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ (نساء/ ۹۴)؛ و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند مگویید: تو مؤمن نیستی.

اسامة بن زید که با سپاهی از ناحیه پیامبر ﷺ به سوی یهودیان نواحی فدک فرستاده شده بود یکی از یهودیان را که از ترس جاننش شهادتین بر زبان جاری کرده بود کشت. وقتی خبر به پیامبر رسید او را بازخواست کرده و فرمود: آیا مردی را که اقرار به یگانگی خدا و نبوت رسولش کرده بود کشتی؟! اسامه جواب داد: او به خاطر حفظ جاننش شهادتین گفت و شهادت او دروغین بود. رسول گرامی اسلام فرمود: نه پرده را از قلبش کنار زدی و نه گفته‌اش را قبول کردی و نه آنچه در دلش بود می‌دانستی. در این هنگام بود که این آیه نازل شد و یک اصل مهم و کلی را به مسلمانان گوشزد کرد (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴۸۵).

۹-۲. افشای بدی‌های دیگران

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ (نساء/ ۱۴۸)؛ خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد.

«جهر» به معنای آشکار شدن و آشکار کردن است (قرشی، ۱۳۷۱: ۷۹/۲) و واژه «السوء» عام بوده و هر گونه بدی را شامل می‌شود. خداوند متعال خود، ستار العیوب است و آشکار کردن بدی‌های دیگران را دوست ندارد مگر در مورد ظالمانی که ضرر و مکرشان به جامعه بیشتر شده و از حد گذشته است (رازی، ۱۴۲۰: ۲۵۳/۱۱).

۱۰-۲. تهمت و افترا و دروغ‌گویی و بهتان^۱

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (نساء/ ۱۱۲)؛ و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی‌گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است.

تهمت و افترا به یکدیگر، نوعی گسستگی را در جامعه اسلامی به وجود آورده و

۱. ر.ک: نساء/ ۱۱۲؛ ممتحنه/ ۱۲.

فضای جامعه را به سمت بی‌اعتمادی و سوءظن می‌کشاند و بعضاً پیامدهای ناگواری در پی دارد. لذا شدت نهی از این امور در مجموعه آیات قرآن مشهود است.

۱۱-۲. بددهانی

﴿إِنْ يَتَّقُوا كُرْهُ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالشُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ (ممتحنه/۲)؛ اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بکشایند و آرزو دارند که کافر شوید.

در این آیه، عبارت «بسط زبان به بدی» کنایه از فحش دادن و ناسزا گفتن است که اسلام از آن شدیداً نهی کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۲۲۸).

۱۲-۲. استهزاء^۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَخْزِقَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾ (حجرات/۱۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنان از اینان بهتر باشند.

منظور از مسخره کردن و استهزای کلامی، ذکر اقوالی است که موجب خوار شدن سایر افراد و اهانت به آن‌ها می‌شود (همان: ۳۲۱/۱۸). این آیات به روشنی انسان‌ها را از مسخره کردن یکدیگر نهی می‌کند تا روحیهٔ عطف و همبستگی و همدلی در جامعهٔ اسلامی حفظ شود.

۱۳-۲. عیب‌جویی^۲

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (حجرات/۱۱)؛ و از یکدیگر عیب‌مگیرید.

واژهٔ «تَلْمِزُوا» از مادهٔ «لمز» است. برخی گفته‌اند: «لمز» در لغت به معنای عیب است و «الْمِزَّة» کسی را گویند که بسیار عیب‌جو باشد (جوهری، ۱۴۰۷: ۳/۸۹۵؛ ابن فارس، ۱۳۹۹: ۵/۲۰۹). گروهی اصل «لمز» را اشاره با چشم و سر و لب‌ها و امثال آن همراه با

۱. ر.ک: نساء/۴۶؛ حجرات/۱۱.

۲. ر.ک: حجرات/۱۱؛ قلم/۱۱؛ همزه/۱.

کلام خفی دانسته‌اند (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۴۵/۸؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۳). زمخشری «لمز» را به معنای طعنه‌گویی و زخم زبان گرفته است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۹/۴) و راغب اصفهانی آن را به معنای اغتیاب و عیب‌جویی دانسته و می‌گوید: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ یعنی با عیب‌جویی از مردم زمینه عیب‌جویی آنان از خودتان را فراهم نکنید و بدین طریق در حکم کسی نباشید که از خویش عیب‌جویی کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۷). طباطبایی می‌نویسد:

لفظ «أَنْفُسَكُمْ» اشاره به این دارد که مسلمانان یک مجموعه واحد و به هم پیوسته و همه از یکدیگر هستند که عیب‌جویی یکی از دیگری در حقیقت به منزله عیب‌جویی او از خودش است پس باید از عیب‌جویی دیگران پرهیزد چنان که دوست ندارد از خود او عیب‌جویی شود. پس عبارت «أَنْفُسَكُمْ» اشاره به حکمت نهی از این کار است (۱۴۱۷: ۳۲۲/۱۸).

اما در اختلاف معنای «همز» و «لمز» می‌توان گفت برخی «لمز» را عیب‌جویی رودررو و «همز» را عیب‌جویی پنهانی و پشت سر فرد دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۷۲/۷ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۴۰۶/۵) و برخی دیگر «لمز» را عیب‌جویی با زبان و اشاره و مثل آن و «همز» را عیب‌جویی فقط از طریق زبان دانسته‌اند (اندلسی، ۱۴۲۰: ۵۱۷/۹).

۱۴-۲. دادن القاب زشت

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا بِاللُّقَابِ﴾ (حجرات/ ۱۱)؛ و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید. لقب نهادن به دیگران اگر موجب ناراحتی و کراهت آنان شود مورد نهی واقع شده است ولی نهادن القاب نیکو همواره در بین مسلمانان رواج داشته است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۷۰/۴؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ۵۱۸/۹). پس منظور از تنابز القاب در آیه، نهادن القاب زشت و ناپسند به دیگران است.

۱۵-۲. سخن‌چینی و سخن‌پراکنی^۱

﴿وَلَا تَطْعَمُ كُلَّ حَلَاْفٍ مِهِينٍ * مِمَّا زَمَّ شَاءَ بَنِمِيمٍ﴾ (قلم/ ۱۰-۱۱)؛ و از هر قَسَم خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر [که] عیب‌جوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد.

۱. ر.ک: مائده/ ۴۱؛ قلم/ ۱۱.

سخن چینی نوع خاصی از افشای راز و پرده‌داری و متضمن فساد و بدگویی و سعایت است (نراقی، ۱۴۰۸: ۳۶۷). تعبیر به «مشاء بنمیم» اشاره به کسانی دارد که کارشان سعایت و سخن‌چینی در میان مردم و بدبین نمودن آن‌ها نسبت به همدیگر است که یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۹۹). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«أَلَا أُتَبِّحُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ ... الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمَفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَابِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۳۶۹/۲؛ صدوق، ۱۴۱۷: ۱۸۳؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۴۵۹/۶؛ هیثمی، ۱۴۰۸: ۹۳/۸؛ طبرانی، بی‌تا: ۶۷/۲۴)؛ آیا خبر بدهم که بدترین شما کیست؟ کسانی که سخن‌چینی می‌کنند و بین دوستان تفرقه می‌اندازند و برای بی‌گناهان، خواستار عیب می‌شوند.

۱۶۲. نجوای به ائمه و زمزمه‌های معاندانه^۱

نجوا به معنای گفتگوی پنهانی و سری است (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۸/۷). ظاهر آیات مورد بحث دلالت بر این دارند که مخالفان اسلام در خصوص گناه و تعدی و مخالفت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله با یکدیگر نجوا می‌کردند و جلسات مخفیانه و سری تشکیل می‌دادند و بدین گونه باعث ناراحتی مؤمنان بودند و حتی بعد از نهی شدن هم بدین کار مبادرت می‌ورزیدند. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

﴿أَمَّا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَعْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (مجادله/ ۱۰)؛ چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند.

۱۷۲. غیبت

﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ (حجرات/ ۱۲)؛ و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در احادیثی که در کتب فریقین ثبت است معنای غیبت را

۱. ر.ک: نساء/ ۱۱۴؛ مجادله/ ۸-۱۰.

چنین بیان فرموده است: «الغیبة ذکر أخاک بما یکره» یعنی انسان پشت سر برادر مؤمن خود سخنی بگوید که او از ذکر آن سخن ناراضی است (ر.ک: مختاری، ۱۴۲۷: ۹۹/۳ و ۳۴۸). آیه مورد نظر، غیبت را به منزله خوردن گوشت برادر مؤمن دانسته است که قابل توجه است و ضرورت ترک آن را می‌رساند؛ زیرا غیبت موجب ایجاد فضای بدبینی و بی‌اعتمادی در جامعه می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۱۳).

۱۸-۲. افشای سرّ

﴿وَإِذَا سَرَ التَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا...﴾ (تحریم / ۳)؛ و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت....

افشای اسرار خود یا دیگران موجب از بین رفتن حرمت‌ها در جامعه می‌شود که در آیات قرآن به شدت از آن نهی شده است. در آیات سوره مبارکه تحریم دو تن از زنان پیامبر ﷺ به دلیل فاش کردن راز آن حضرت به شدت مورد ملامت پروردگار قرار گرفته‌اند.

۱۹-۲. تحریک نامحرم

﴿فَلَا تُخْصَنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (احزاب / ۳۲)؛ پس به ناز سخن مگوئید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید.

منظور از خضوع در قول، نوعی خشوع و نرمی در سخن است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ۹۶/۱۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۸۵-۲۸۶). ﴿فَلَا تُخْصَنَ بِالْقَوْلِ﴾ یعنی با مردان نامحرم به نرمی و با رقت سخن نگوئید تا مبدا موجب ایجاد شهوت در آن کسی شود که قلبش بیمار است. در ادامه همین سوره به نحوی دیگر همچنان نهی قرآن کریم را از سخن گفتنی که حتی به صورت غیر مستقیم مفسده‌انگیز است، این بار خطاب به مردان و همچنان با اشاره به موضوع طهارت قلب‌ها می‌بینیم:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقَوْلِكُمْ وَقُلُوبِكُمْ﴾ (احزاب / ۵۳)؛ و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است.

۳. نبایدهای مطلق و کلی

منظور از این نبایدها گونه‌ای از دستورات اخلاقی و تربیتی هستند که در آن‌ها به قید خاصی اشاره نشده است و در بخش وسیع‌تری مطرح می‌شوند و ارتباطشان با سایر افراد به صورت غیر مستقیم است. این دسته عبارت‌اند از:

۳-۱. سخنان منکر و خلاف حق

﴿وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ مَنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ زُورًا﴾ (مجادله / ۲)؛ و قطعاً آن‌ها سخنی زشت و باطل می‌گویند.

منکر از «نکر» و منظور از آن هر گونه فعلی است که عقل و یا شرع به قبح آن حکم کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۳). صفت «منکر» در مقابل صفت «معروف» قرار می‌گیرد که تعریف آن پیشتر گذشت. منظور از «زور» در اینجا سخنان منحرف از حق و اقوال باطل است اعم از اینکه دروغ باشد و یا غیر آن (همان: ۳۸۷؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۱۸۹-۱۹۰).

۳-۲. اظهار نظر بدون علم^۱

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تُسْأَلُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (هود / ۴۶)؛ فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه».

اظهار نظر شخص دربارهٔ اموری که نسبت به آن آشنایی کافی ندارد عقلاً قبیح است؛ زیرا در اکثر موارد منجر به اشتباهات فاحش می‌شود. بارها در قرآن کریم به این مطلب اشاره شده و از گفتار بدون علم نهی شده است. مجلسی در بحارالانوار بایی را تحت عنوان «النهی عن القول بغیر علم» آورده و به آیات و روایات مرتبط با این بحث اشاره کرده است (ر.ک: ۱۴۰۳: ۱۱۱/۲).

۳-۳. سخنرانی بدون عمل^۲

قرآن کریم بارها از این عمل نهی کرده و آن را در شمار بزرگ‌ترین گناهان آورده

۱. ر.ک: بقره / ۸۰، ۱۴۰ و ۱۶۹؛ انعام / ۱۰۰؛ اعراف / ۲۸ و ۳۳؛ هود / ۴۶؛ کهف / ۲۲؛ نور / ۱۵.

۲. ر.ک: شعراء / ۲۲۴-۲۲۶؛ صف / ۲.

است. چنانچه در سوره صف می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (صف / ۲-۳): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

۳-۴. سخنان منافقانه و خلاف باور شخصی^۱

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجِبُّ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ (بقره / ۲۰۴): و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.

دورویی یا دوزبانی این است که انسان، میان دو شخص یا دو گروه متخاصم تردد کرده و با هر یک به گونه‌ای سخن بگوید که موافق او باشد و این عین نفاق است (غزالی، بی‌تا: ۷۷/۹). طبق آیات قرآن کریم منافقان هنگامی که با مؤمنان برخورد می‌کنند اظهار ایمان کرده و سعی دارند سخنانی بر زبان بیاورند که باب میل اهل ایمان باشد و از سوی مقابل در برخورد با مخالفان اسلام، علیه مسلمانان و در راستای دشمنی با آنها لب به سخن می‌کشایند. از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمود:

«تجدون من شرّ عباد الله يوم القيامة ذا الوجهين الذي يأتي هؤلاء بوجه هؤلاء وهؤلاء بوجه هؤلاء» (صدوق، ۱۴۱۷: ۳۸؛ مالک بن انس، ۱۴۰۶: ۹۹۱/۲؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۲۴۵/۲؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۱۵۴/۴؛ نیسابوری، بی‌تا: ۱۸۱/۷؛ سجستانی، ۱۴۱۰: ۴۵۰/۲؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۲۵۲/۳)؛ از بدترین بندگان خدا در روز قیامت دورو را می‌یابید که با گروهی رویی و با گروهی دیگر رویی دیگر دارد.

۳-۵. غلو در دین^۲

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ (مائده / ۷۷): بگو: «ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه‌گویی نکنید».

این آیه خطاب به یهود و نصارا است که در دین خود غلو می‌کردند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

۱. ر.ک: بقره / ۱۴، ۷۶ و ۲۰۴؛ فتح / ۱۱.

۲. ر.ک: نساء / ۱۷۱؛ مائده / ۷۷.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرًا إِنَّ اللَّهَ وَقَّالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ (توبه / ۳۰)؛ و یهود گفتند: «عزیر پسر خداست» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست». این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند.

البته نهی از غلو برای هر کسی که مبتلا به این عمل باشد مصداق پیدا می کند چنانچه در خود اسلام هم از میان اهل سنت و نیز شیعه افرادی پیدا می شدند که نسبت به عده ای از شخصیت ها غلو می کردند. ائمه شیعه علیهم السلام در طول تاریخ با غالیان مبارزه کرده و انحراف آنان را برای مردم بازگو می کردند. در این باره از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«هَلِكٌ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۳۸۱)؛ دو تن به خاطر من تباه شدند: دوستی که از اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت.

۳-۶. سخنان سطحی و سخیف^۱

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمَوْهُمْ أَمْ تُبْشِرُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ يُظَاهِرُونَ الْقَوْلَ﴾ (عد / ۳۳)؛ و برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: «نامشان را ببرید» آیا او را به آنچه در زمین است و او نمی داند خبر می دهید یا سخنی سطحی [و میان تهی] می گوید؟

صدور سخنان سطحی و بی اساس معلول جهل و نیندیشیدن است. لذا انسان باید در سخنان خود تعقل کرده و تنها درباره اموری اظهار نظر کند که احاطه کامل علمی نسبت به آن ها داشته باشد. در غیر این صورت بهتر است که سکوت کند و سخنی نگوید.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۴۲۳)؛ و هر که پر گفت راه خطا بسیار پویید و آن که بسیار خطا کرد شرم او کم و آن که شرمش کم پارسایی اش اندک و آن که پارسایی اش اندک، دلش مرده است و آن که دلش مرده است راه به دوزخ برده.

۱. ر.ک: عد / ۳۳؛ احزاب / ۴.

۷-۳. پرسش از امور خالی از فایده معقول^۱

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف / ۲۲)؛ به زودی خواهند گفت: «سه تن بودند [و] چهارمین آن‌ها سگشان بود» و می‌گویند: «پنج تن بودند [و] ششمین آن‌ها سگشان بود». تیر در تاریکی می‌اندازند و [عده‌ای] می‌گویند: «هفت تن بودند و هشتمین آن‌ها سگشان بود». بگو: «پروردگرم به شماره آن‌ها آگاه‌تر است، جز اندکی [کسی شماره] آن‌ها را نمی‌داند». پس درباره‌ی ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آن‌ها از هیچ کس جویا مشو.

سؤال کردن انسان از مسائلی که درباره‌ی آن آگاهی ندارد از ضروریات انکارناپذیر نیست، چنانچه در بخش بایدهای گفتار بدان خواهیم پرداخت، ولی مدت‌زمان زندگانی دنیا بسیار کوتاه‌تر از آن است که انسان بخواهد وقت خود را با سؤالات بی‌فایده و سخنان بیهوده تلف کند. بلکه باید در سؤال کردن و سخن گفتن هم فقط به دنبال مسائلی باشد که برای او سودمند است. شاید مهم‌ترین حکمت نهی قرآن کریم از سؤالات بیهوده همین باشد، سؤالاتی که دانستن و یا ندانستن آن نه تنها برای بشر فرقی نداشته بلکه در بعضی موارد حتی به ضرر او هم هست، چنانچه در سوره‌ی مائده می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَكُمُ نَسُوكُمْ﴾ (مائده / ۱۰۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند، پرسید.

۱-۳. یاد کردن سوگندهای دروغ و بی‌مورد^۲

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ (مائده / ۸۹)؛ خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند.

طبق این دسته از آیات، یاد کردن سوگند دروغ از لحاظ فقهی اشکال داشته و کفاره‌ی خاص خود را دارد.

۱. ر.ک: مائده / ۱۰۱-۱۰۲؛ کهف / ۲۲.

۲. ر.ک: مائده / ۸۹؛ مجادله / ۱۴؛ قلم / ۱۰.

ب) بررسی بایدهای گفتاری در قرآن کریم

منظور از بایدهای گفتاری، آن دسته از سخنانی هستند که قرآن کریم نسبت به آنها سفارش کرده است. این دسته نیز همچون نبایدها به سه گروه زیر تقسیم می‌شوند:

۱. بایدهای مشیر به ارتباط انسان با خدا

این گروه از بایدها دقیقاً در مقابل آن دسته از نبایدهایی قرار می‌گیرند که مشیر به ارتباط انسان با خداوند بودند و تفاوتشان تنها در نفی و ایجاب است. این دسته عبارت‌اند از:

۱-۱. ذکر خداوند و حمد و تسبیح او^۱

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ (بقره/ ۲۰۰)؛ و چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید، یا با یادکردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید.

با توجه به آیات قرآن تمام هستی در مدار حمد و تسبیح الهی می‌چرخد. انسان چگونه می‌تواند از این موضوع غافل بوده و نسبت به آن احساس وظیفه نکند؟! وظیفه‌ای که بارها در قرآن کریم نسبت بدان تأکید شده است.

۲-۱. ابراز ایمان^۲

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ (بقره/ ۱۳۶)؛ بگوئید: «ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه بر ما نازل شده است».

یکی از بایدهای گفتاری که باعث تجلی حق در جامعه می‌شود ابراز ایمان در برابر موافقان و مخالفان است. مگر در مواردی خاصی (تقیه) که چون ارتباطی با بحث ما ندارد از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

۳-۱. دعا و طلب آمرزش از خداوند^۳

دعاها و درخواست‌های قرآنی که از زبان گروه‌های مختلف مؤمنان بیان می‌شود یکی

۱. ر.ک: بقره / ۲۰۰-۲۰۱؛ آل عمران / ۲۶ و ۱۰۳؛ مائده / ۱۱.

۲. ر.ک: بقره / ۱۳۶؛ آل عمران / ۸۴.

۳. ر.ک: بقره / ۵۸ و ۲۰۰؛ آل عمران / ۱۴۷؛ اعراف / ۱۶۱.

از تکان‌دهنده‌ترین بخش‌های قرآن است که روح جامعه اسلامی را پالایش داده، آتش شوق به سوی پروردگار را در بشر شعله‌ورتر کرده و انسان را بیش از پیش متوجه نیاز خود می‌سازد. لذا یکی از بایدهای گفتاری که همواره از سوی قرآن و احادیث بدان تأکید شده همین مورد است. برای نمونه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«ما من شيء أحب إلى الله من أن يسأل» (نوری، بی‌تا: ۱۶۳/۵)؛ در نزد خداوند چیزی دوست‌داشتنی‌تر از دعا و درخواست بندگان از او نیست.

۴-۱. ذکر «إن شاء الله» هنگام وعده دادن

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْٓ آِيْٓ اِنِّىْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا * اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ﴾ (کهف/ ۲۳-۲۴)؛ و زنهار در مورد چیزی مگویی که من آن را فردا انجام خواهم داد، مگر آنکه خدا بخواهد.

هیچ موجودی در جهان بی‌نیاز و مستقل از خداوند نیست. بلکه همه مملوک او بوده و قدرت و اختیار خویش را از آن سرچشمه نامحدود می‌گیرند. لذا انسان ضعیف‌تر از آن است که به طور قطع، تصمیم به انجام عملی در آینده بگیرد و حتی لحظه‌ای کوتاه وابستگی‌اش به خداوند متعال را فراموش کند. ذکر عبارت «إن شاء الله» در کلام، نشان از نهایت تسلیم بشر در مقابل خداوندگار خویش است. همچنین احتمال دروغ بودن کلام را از بین می‌برد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۱۱/۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۲۷۰).

۵-۱. ذکر نام خداوند هنگام ذبح حیوانات

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِٓ اِنْ كُنْتُمْ بَايَاتِهِٓ مُؤْمِنِيْنَ﴾ (انعام/ ۱۱۸)؛ پس اگر به آیات او ایمان دارید از آنچه نام خدا [به هنگام ذبح] بر آن برده شده است بخورید.

این آیه بیانگر قاعده‌ای فقهی است که هنگام ذبح حیوانات حلال گوشت باید نام خداوند را بر آن جاری کرد. در غیر این صورت خوردن گوشت آن حیوان جایز نیست (طوسی، بی‌تا: ۲۵۲/۴).

۲. بایدهای مشیر به ارتباطات بین انسانی

این گروه نیز دقیقاً در مقابل دسته دوم از نبایدهای اخلاقی قرار می‌گیرند که ارتباط مستقیمی با دیگر افراد جامعه دارند و عبارت‌اند از:

۱-۲. طلب اجازه و گفتن سلام هنگام ورود به منازل دیگران^۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ (نور / ۲۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویند.

در جامعه‌ای که افراد آن غرق در جهالت و توحش و تجاوز به حقوق دیگران بودند آیاتی نازل شده و دستور می‌دهد که هنگام ورود به خانه‌های دیگران اجازه گرفته و به اهل خانه سلام کنند. این آیات بُعد تربیتی ویژه‌ای دارد که باید مورد توجه قرار گیرد.

۲-۲. رجوع به متخصص

﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل / ۴۳؛ انبیاء / ۷)؛ پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید.

قرآن کریم اهمیت زیادی برای علم و دانش قائل شده و در جای جای آیاتش بشر را به فراگیری علوم مفید فراخوانده است. روشن است که این هدف فقط از طریق سؤال کردن و پرسیدن از آگاهان و متخصصان در زمینه‌های مختلف علمی میسر خواهد شد. ذکر این نکته نیز ضروری است که مفسران، معانی مختلفی را برای عبارت ﴿أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ گفته‌اند که به نظر می‌رسد همه از باب بیان مصادیق این عبارت است و ﴿أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ معنای عام‌تری داشته و شامل تمامی آگاهان و متخصصان در زمینه‌های مختلف علمی می‌شود. در احادیثی که از طریق ائمه علیهم‌السلام وارد شده آن بزرگواران خود را اهل ذکر معرفی کرده‌اند که باید محل رجوع مردم قرار گیرند. برای نمونه از امام رضا علیه‌السلام نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود:

«نحن أهل الذكر ونحن المسؤولون»؛ اهل ذکر ماییم و ما هستیم که مورد سؤال قرار می‌گیریم (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳/۴۲۳).

۳-۲. امر به معروف و نهی از منکر / زبانی^۲

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ النُّكْرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل

۱. ر.ک: نور / ۲۷؛ احزاب / ۵۳.

۲. ر.ک: آل عمران / ۱۰۴؛ مائده / ۶۳ و ۷۹؛ لقمان / ۱۷.

عمران/۱۰۴)؛ و باید از میان شما، گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگاران‌اند.

«أمر» در معنای دستور [به انجام کاری] و «نهی» در مقابل آن و به معنای زجر و بازداشتن [از انجام کاری] است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۶/۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۶) و همان طور که قبلاً نیز بیان شد، «معروف» آن چیزی است که حسنش در نزد عقل یا شرع شناخته شده باشد و در مقابل آن «منکر» قرار دارد که مورد قبول عقل یا شرع نیست. همچنین در تعریف این دو عبارت گفته‌اند که معروف هر آن چیزی است که خدا و رسولش بدان امر کرده و منکر اموری است که خدا و رسول از آن نهی فرموده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۰۷/۲). پس امر به معروف، دستور به انجام کاری است که عقل یا شرع آن را می‌پسندد و نهی از منکر، بازداشتن از کاری است که عقل و شرع، آن را قبیح می‌داند و آیاتی که در این باب وارد شده دلالت بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دارند که به وسیله آن جامعه از انحراف نجات می‌یابد.

۴-۲. جواب سلام و تحیت^۱

﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَيَّةٍ فَيُؤَابِحُكُمْ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ (نساء/۸۶)؛ و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید یا همان را [در پاسخ] برگردانید.

اصل تحیت در لغت، از ماده «حیاة» و به معنای طلب حیات و زندگی برای دیگری است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۷۰). اسلام، توحید را شعار عقیدتی خویش و سلام را تحیت مخصوص خود قرار داده است تا بدین نکته اشاره دارد که منهای و روشش در زندگی انتشار سلام و مبارزه با ظلم و ستم است (مغنیه، ۱۴۲۴: ۳۹۵/۲). فقهای دینی با استدلال بر این آیه جواب سلام را واجب دانسته‌اند، طوری که سلام و تحیت تحیت‌کننده، همان گونه و یا بهتر از آن برگردانده شود (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۲۷۹/۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۳۹۵/۲). البته معنای تحیت محدود به سلام و تحیت زبانی نمی‌شود چنانچه در حدیثی از امام صادق ع إِذَا مِی خَوَانِیْمِ :

«إِنَّ الْمَرَادَ بِالتَّحِيَّةِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَيَّةٍ﴾ السَّلَامُ وَغَيْرِهِ مِنَ الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ»

۱. ر.ک: نساء/ ۸۶؛ انعام/ ۵۴؛ نور/ ۲۷.

عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵۲۴/۱؛ مراد از تحیت در آیه تحیت، سلام و همچنین هر گونه احسان و نیکویی غیر از آن است.

۵-۲. رد کردن تهمت‌های ناروا^۱

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور/۱۲)؛ چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: «این بهتانی آشکار است»؟

تهمت‌های بی‌اساسی را که بعضاً به مردان و زنان مؤمن زده می‌شود باید همان ابتدا رد کرد و نسبت به همدیگر حسن ظن داشت مگر اینکه دلیلی قطعی بر اثبات آن در اختیار باشد. قرآن کریم در آیات دوازدهم تا شانزدهم از سوره نور مسلمانان را سرزنش می‌کند که چرا وقتی به همسر رسول گرامی اسلام ﷺ تهمت زده شد آن را رد نکردند با اینکه هیچ مدرکی در اختیار تهمت‌زنندگان نبود؟ و چرا این سخن بی‌پایه و اساس را بدون هیچ علمی دهان به دهان چرخاندند؟ این آیات نیز از جمله آیه‌هایی هستند که هر چند سبب نزول خاصی داشته ولی اعتبار عامی دارند؛ یعنی عموم لفظ آن‌ها مورد نظر است.

۶-۲. ابراز شهادت^۲

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۸۳)؛ و شهادت را کتمان نکنید و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناست.

شهادت را نباید کتمان کرد زیرا ارتباط مستقیمی با حق و حقوق مردم دارد و کتمان آن موجب ظلم می‌شود. در این آیه خداوند متعال قلب کتمان‌کننده شهادت را گناهکار دانسته است.

۷-۲. کسب اجازه هنگام ورود به حریم والدین

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به

۱. ر.ک: نور/۱۲-۱۶.

۲. ر.ک: بقره/۱۴۰ و ۲۸۳؛ مائده/۱۰۶.

[سَن] بلوغ نرسیده‌اند سه بار [در شبانه روز] از شما کسب اجازه کنند: پیش از نماز بامداد، و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید، و پس از نماز شامگاهان. [این،] سه هنگام برهنگی شماست. نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بپرخید [و با هم معاشرت نمایید]. خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده کار است و چون کودکان شما به [سَن] بلوغ رسیدند، باید از شما کسب اجازه کنند همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند کسب اجازه کردند. خدا آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای سنجیده کار است» (نور، ۵۸-۵۹).

در قرآن کریم تأکید خاصی بر رعایت حریم خصوصی افراد شده است تا همواره حدود و پرده‌ها نگه داشته شده و حرمت‌ها حفظ شود و حیا و ادب جای خود را به بی‌شرمی و بی‌ادبی ندهد. در آیه ۵۹ از سوره مبارکه نور خداوند از فرزندان بالغ خواسته است تا همواره هنگام ورود به مکان شخصی پدر و مادر از آن‌ها اجازه بگیرند و با این کار آرامش و حیا و عفت را در خانواده حفظ کنند.

۸-۲. دعا برای والدین

﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾ (اسراء/ ۲۴)؛ و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند».

این آیه نیز یکی از بایدهای مهم اخلاقی و تربیتی را برشمرده و به فرزندان توصیه می‌کند تا به پاس زحمات بی‌شماری که والدین آن‌ها برایشان کشیده‌اند، نسبت به آن‌ها دعای خیر کرده و از خداوند متعال برای آن‌ها طلب بخشش و مغفرت نمایند. توجه به همین نکته انسان را متوجه عمق آموزه‌های دین اسلام می‌کند که چگونه قرآن کریم به ریزترین مسائل موجود در جامعه اشاره کرده و انسان‌ها را متوجه آن‌ها می‌سازد.

۹-۲. تأکید بر مشترکات ادیان و مذاهب

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ (آل عمران/ ۶۴)؛ بگو: «ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم».

این دسته از آیات در واقع یک راهکار گفتاری را به مسلمانان آموزش داده و بیان می‌دارد که بیش از همه باید بر مشترکات مکاتب و ادیان تأکید کرده و بدین صورت دیگران را بدون هیچ اختلاف و نزاعی به راه حق فراخواند. تأکید بر مشترکات موجب می‌شود تا پیروان مکاتب و مذاهب مختلف بیشتر احساس همبستگی کرده و نسبت به همدیگر احساس همدلی و نزدیکی داشته باشند.

۳. بایدهای مطلق و کلی

نمونه آن در قرآن کریم عبارت است از:

گفتن حقیقت^۱

﴿وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۴۲)؛ و حق را به باطل درنیامیزد و حقیقت را - با آنکه خود می‌دانید- کتمان نکنید.

عصبيت یا جبن و یا در برخی موارد، طمع موجب کتمان حقیقت می‌شود و منشأ آن ضعف نفس و خمود قوه غضبیه انسان است (نراقی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). در این نمونه از آیات بر گفتن حق و حقیقت تأکید شده و کتمان کنندگان آن به شدت مورد سرزنش قرار گرفته‌اند؛ چرا که با کتمان حقیقت، باطل در جامعه ریشه افکنده و انسان‌ها را به انحراف می‌کشاند.

نتیجه‌گیری

۱- قرآن کریم علاوه بر ذکر ویژگی‌های سخن صواب، بایدها و نبایدهای گفتاری را نیز بیان کرده و حد و مرز بین گفتار پسندیده و گفتار ناپسند را مشخص کرده است. بایدها و نبایدهای مطرح‌شده در قرآن کریم از ظرافت و لطافت ویژه‌ای برخوردار بوده و حاوی نکات بسیار ارزشمندی در بخش‌های مختلف فقهی، اخلاقی، تربیتی و در زمینه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره هستند. نبایدهای گفتاری مطرح‌شده در قرآن کریم عبارت از سخنانی هستند که هیچ‌گاه نباید آن‌ها را بر

زبان جاری کرد و منظور از بایدهای گفتاری، آن دسته از سخنانی است که حتماً باید آنها را ذکر کرد.

۲- اکثر بایدها و نبایدهای قرآنی در باب سخن، جنبه اخلاقی و تربیتی دارند. در این میان برخی نیز صرفاً بیان‌کننده یک قاعده مهم فقهی هستند.

۳- بایدها و نبایدهای گفتاری قرآن کریم به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف) بایدها و نبایدهای مشیر به ارتباط انسان با خدا؛

ب) بایدها و نبایدهای مشیر به ارتباطات بین انسانی؛

ج) بایدها و نبایدهای مطلق و کلی‌تر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌شناسی

۱. نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن زین‌الدین، عوالم اللغویة العزیزة فی الاحادیث الدینیة، قم، سیدالشهداء (ع)، ۱۴۰۳ ق.
۴. ابن خنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر، بی تا.
۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، دار الفکر، ۱۳۹۹ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۷. اندلسی، ابوحنیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۸. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بی جا، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۰. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، تحقیق و تصحیح عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
۱۲. حسینی زبیدی، محمدمر ترضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. خندان، علی اصغر، مقالات، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربیة، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام، بی جا، دار الفکر، ۱۴۱۰ ق.
۱۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثه، قم، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.
۱۹. صلیبا، جمیل، المعجم الفلسفی، بیروت، دار الکتب، ۱۹۷۸ م.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق و تخریج حمدی عبدالمجید السلفی، قاهره، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۴. طبیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۲۶. غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، *المعین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ ق.
۲۸. فضل الله، سیدمحمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک، ۱۴۱۹ ق.
۲۹. فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاهمرتضی، *التفسیر الصافی*، تهران، صدر، ۱۴۱۵ ق.
۳۰. قرآنتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۳۱. قرشی، سیدعلی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بعثت، ۱۳۷۷ ش.
۳۲. همو، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۳۳. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، قم، دار الکتب للطباعة و النشر، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۵. مالک بن انس، *الموطأ*، تصحیح و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.
۳۶. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۳۷. مختاری، علی، *الاخلاق فی الاحادیث المشتركة بین السنة و الشیعه*، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۲۷ ق.
۳۸. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۹. مغنیه، محمدجواد، *التفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۴۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، *الاختصاص*، تحقیق علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ ق.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، *اخلاق در قرآن*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیهم السلام، ۱۳۸۵ ش.
۴۲. مهدوی کنی، محمدرضا، *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۴۳. نراقی، احمد، *معراج السعاده*، قم، آیین دانش، ۱۳۸۷ ش.
۴۴. نراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی)*، ترجمه سیدجلال الدین مجتبیوی، تهران، حکمت، ۱۴۰۸ ق.
۴۵. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، بی تا.
۴۶. نیسابوری، مسلم بن حجاج، *الجامع الصحیح*، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۴۷. هیشمی، نورالدین، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.